

شکار گاه

حسن حسام

پیش از آنکه
سرش
تهی شود از رو یا ،
با دو تا چشم خسته ی ر عنا
از ردیف درختان خیس
می گذرد
تا آخرین نگاه بی تابش
یله بر غروب شعله ور شنگرف
بنشیند ،
بر لا جورد آسمانی
دریاوار !

سگ و شکارچیان اما
رهیابشان ،
مسیر تازه خون
و اشتیاق جنون است

آبش بده
نگش
نفس می کشد هنوز
آهوی زیبای تنهای زخمی

